

«جهش»، واژه‌ای ناشناخته در شاهنامه: پیشنهادی برای تصحیح دو بیت

ابوالفضل خطیبی

در اواخر شاهنامه و در آغاز پادشاهی فرخزاد چنین می‌خوانیم:

ز جهرم فرخزاد را خواندند	بر آن تخت شاهیش بنشاندند
چو بر تخت بنشست و کرد آفرین	ز نیکی‌دهش بر جهان‌آفرین،
منم - گفت - فرزند شاهنشهان	نخوانم جز از ایمنی در جهان

(چ خالقی مطلق، ج ۸، ص ۴۰۳)

خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه در شرح بیت دوم نوشته است:

حرف ز (یا به که در پنج دست‌نویس دیگر آمده است) در بیان سبب است. نیکی دهش در شاهنامه بیشتر به معنی خداوند یا صفت او به کار رفته است، ولی در اینجا گویا به معنی «نیکی دادن» است: چون فرخزاد بر تخت نشست و آفریدگار را به

سبب نیکی دادن او ستایش کرد... (خالقی مطلق ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۶۶)

چنان‌که دکتر خالقی خود یادآور شده‌اند، ترکیب **نیکی‌دهش** فقط در این بیت، برخلاف کاربردهای آن در بیت‌های دیگر شاهنامه به معنی «نیکی دادن» به کار رفته و چنان‌که آشکارا پیداست، معنی داده‌شده پیچ دارد و گویی با زور از بیت بیرون کشیده شده است. اکنون ببینیم نسخه‌بدل‌ها کمکی به حل مشکل می‌کنند یا نه. در نسخه پاریس مورخ ۸۴۴ ق به جای **دهش**، **جهش** آمده و به نظر نگارنده، کلید مشکل بیت همین واژه است. در فرهنگ‌های قدیمی واژه **جهش** به‌جز معنی یا معانی معمول آن (اسم مصدر از جهیدن)، به معنی «سرشت و طبیعت و خلقت» آمده است، ولی غیر از فرهنگ جهانگیری که بیت زیر را از زرتشت بهرام پژدو به شاهد این واژه و معنی آن آورده، فرهنگ‌های دیگر شاهدی برای آن نقل نکرده‌اند:

چو دوران سرون **جهش** بُد پلید ز گاوان و اسپان خروجی ندید

بیت بالا به این صورت معنی درستی ندارد و مصراع یکم تحریف صورت درست مصراع زیر است که در خود زراتشت‌نامه (ص ۱۸۹) آمده است:

چو دوراسرون بدجهشن و پلید

به نوشته زراتشت‌نامه دوراسرون نام پادشاه عهد زرتشت بود که به شیوه‌های مختلف کوشید پیامبر را که کودکی بیش نبود، نابود کند، ولی هربار زرتشت با معجزه‌ای از مرگ رهایی یافت. این بیت در پی نقل ماجرای آمده که «دوراسرون بدجهشن و پلید» کودک را بر سر راه گاوان و اسپان نهاد تا لگدکوب آنها شود، ولی از این کار طرفی نبست (خروجی ندید) و کودک با معجزه‌ای جان سالم به‌در برد.

علامه دهخدا ذیل واژه **جهش** پس از ذکر همان معانی یادشده (سرشت و طبیعت و خلقت) در فرهنگ‌های قدیمی، دو بیت زیر را از شاهنامه شاهد آورده است:

چو بر تخت بنشست و کرد آفرین ز **نیکی‌جهش** بر جهان‌آفرین
چو آن بدجهش رفت نزدیک شاه ورا دید با بنده در پیشگاه

در بیت نخست، دربارهٔ ضبط نیک‌دهش / جهش توضیح دادیم. بیت دوم به داستان کشته شدن خسروپرویز مربوط می‌شود. اطرافیان شیرویه شخصی تهی‌دست و بی‌چیز به نام مهرمزد را اجیر می‌کنند که خسروپرویز را بکشد. در چاپ خالقی مطلق (ج ۸، ص ۳۶۱، ب ۴۶۰) این بیت چنین آمده است:

چن آن بدکنش رفت نزدیک شاه ورا دید با بند در پیشگاه^۱

در این بیت نیز مانند بیت بالا در نسخهٔ پاریس مورخ ۸۴۴ ق به جای بدکنش، بدجهش آمده و نسخه‌ای دیگر (لنینگراد مورخ ۷۳۳ ق) ضبط بدزهش. از میان چاپ‌های شاهنامه در چاپ ژول مول که اساس تصحیح او همان نسخهٔ پاریس ۸۴۴ بوده، در هر دو بیت ضبط‌های نیک‌جهش (ج ۷، ص ۲۱۳، ب ۲) و بدجهش (ج ۷، ص ۱۹۷، ب ۴۵۰) آمده و همین ضبط‌ها از طریق چاپ ژول مول به چاپ بروخیم رسیده است و دهخدا از روی چاپ ژول مول یا بروخیم این دو بیت را با این ضبط‌ها ذیل جهش آورده است. گویا در مورد این واژه جریان از این قرار بوده که دهخدا هنگام برگه‌نویسی شاهنامه این واژه را با دو شاهد مذکور برگه‌نویسی کرده و برای معنی آن به فرهنگ‌های قدیمی که مراجعه کرده، برای آن بهترین معنی را همان سرشت و خلقت یافته است.

گذشته از شواهد بالا ترکیب نیک‌جهش در بیت زیر در کوش‌نامه (ایران‌شاه، ص ۳۹۳)

(۱) در مصراع دوم با اینکه در همهٔ نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی مطلق و در متن او، ضبط بند آمده است، بنده ضبط بنده را که در چاپ ژول مول آمده است (احتمالاً در نسخه‌های مبنای تصحیح او این ضبط بوده است)، درست‌تر می‌دانم. زیرا در سرگذشت خسروپرویز در هیچ‌جا گفته نشده است که او را در بند و زنجیر زندان کرده‌اند. برعکس، شیرویه دستور داده بود اسباب آسایش او را فراهم کنند (ص ۳۵۴). در واقع خسروپرویز به بیان امروزی در بازداشت خانگی به‌سر می‌برده است (ص ۳۱۸) و هنگامی که فرستادگان شیرویه برای رساندن پیغام معروف او به نزدش می‌روند، خسرو در موقعیتی شاهانه وصف شده است (ص ۳۳۰). چند بیت پس از همین بیت مورد نظر، چنین است (ص ۳۶۱، ب ۴۶۶):

یکی ریدکی بود پیشش به پای به ریدک چنین گفت کای رهنمای...

نیز به کار رفته است:

شگفتی‌تر اندر جهان، گفت کیست که هرکس که آن دید بر وی گریست؟
بدو گفت نادانِ نیکی‌جهش چو دانای بدکامه و بدکنش

نیکی‌جهش به عنوان نام خاص چند پهلوان در برخی متون حماسی دیگر چون بهمن‌نامه (ص ۲۱۰، ۲۶۱) و سمک عیار (ج ۴، ص ۱۹۹-۲۱۲) نیز دیده می‌شود.

اکنون ببینیم از میان ضبط‌های نیکی‌دهش و نیکی‌جهش از یک سو و بدکنش و بدجهش از سوی دیگر، کدام درست‌ترند و معنی جهش در این دو ترکیب چیست. به نظر بنده در اولی ضبط نیکی‌جهش، چنان‌که در چاپ ژول مول آمده، درست‌تر است و با این ضبط معنی بیت از آن پیچ‌رهایی خواهد یافت. هرچند جهش در این ترکیب به معنای مورد نظر دهخدا و فرهنگ‌نویسان قدیمی درست است و معنی بیت روشن (نیکی‌جهش یعنی نیک‌سرشت و بدجهش یعنی بدسرشت)، اما به نظر بنده در این ترکیب جهش به معنی بخت است، زیرا در پهلوی jahišn به معنی بخت و اقبال به کار رفته است (← 1974 Nyberg; 1971 MacKenzie) و نیکی‌جهش یعنی نیک‌بختی. گذشته از واژه جهشن، دست‌کم دو شاهد از متون پهلوی در دست داریم که در آنها این ترکیب به کار رفته است: یکی به صورت nēk jahišn در گزارش شطرنج (بند ۳۳) به معنی نیک‌بختی و دیگری عبارت jahišn ī nēk (بخت نیک) در آغاز متن یادگار زیران (بند ۱). در زیر بیت مورد نظر را دوباره می‌آوریم و معنی می‌کنیم:

چو بر تخت بنشست و کرد آفرین ز نیکی‌جهش بر جهان‌آفرین

هنگامی که (فرخ‌زاد) بر تخت بنشست و برای (به سبب) نیک‌بختی (خود که خداوند نصیب او ساخته بود) بر جهان‌آفرین آفرین کرد...
به نظر من منطقی‌تر این است که فرخ‌زاد در آغاز پادشاهی که بخت با او یار بوده

که بر تخت شاهی بنشیند، برای نیک‌بختی خود آفرین خداوند را گفته باشد تا برای نیک‌سرشتی خود یا - آن‌گونه که خالقی مطلق معنی کرده است - برای نیکی دادن خداوند. فریتس ولف در فرهنگ شاهنامه، در این بیت **جهش** را «طبیعت و سرشت» (Veranlagung) معنی کرده است.

طبق اصل «ضبط دشوارتر برتر است»، بعید است که کاتبی ضبط آسان و سراسر نیک‌دهش را که بارها در شاهنامه آمده است، به ضبط به‌راستی سخت و دشوار نیک‌جهش تغییر داده باشد، ولی عکس آن محتمل است و در اینجا به‌واقع همین اتفاق افتاده است. کاتبان واژه **جهش** را در این معنی به هیچ‌وجه نمی‌شناخته و آن را به واژه دیگری که به وزن خللی وارد نیاید، تغییر داده‌اند.

در زیر سه بیت دیگر را که در آنها واژه **جهش** به کار رفته، می‌آوریم و سپس بحث خود را پی می‌گیریم:

چن آن بدجهش رفت نزدیک شاه ورا دید با بنده در پیشگاه

(شاهنامه)

بدو گفت نادانِ نیک‌جهش چو دانای بدکامه و بدکنش

(کوش‌نامه)

چو دوراسرون بدجهشن پلید ز گاوان و اسپان خروجی ندید

(زراتشت‌نامه)

در مورد بیت دیگر شاهنامه (بیت یکم در بالا) به لحاظ معنی هر دو ضبط **بدجهش** و **بدکنش** می‌تواند درست باشد، ولی بنده طبق همان اصل تصحیح، اصلی بودن ضبط **بدجهش** را محتمل‌تر می‌دانم. به‌ویژه آنکه، در اینجا ضبط حمدالله مستوفی در شاهنامه حاشیه ظفرنامه (ج ۲، ص ۱۵۳۶) نیز نسخه پاریس را همراهی می‌کند و ضبط **زهش** نیز در نسخه لنینگراد گویا تصحیف **جهش** است تا **کنش**. به هر روی در شاهنامه بارها ترکیب

بدکش به کار رفته و واژه‌آشنای کاتبان بوده است و نباید آن را به ضبط ناشناخته‌ای چون بدجهش تغییر داده باشند، ولی عکس آن محتمل‌تر است که ترکیب ناآشنای بدجهش را به بدکش تبدیل کرده باشند. در این بیت جهش هم می‌تواند به معنی بخت باشد و هم - چنان‌که زنده‌یاد دهخدا گفته است - به معنی «سرشت و طبیعت». آدم ولگرد تهیدستی را که از کوچه و خیابان برای کشتن خسرو پرویز اجیر می‌کنند، هم می‌توان بدبخت و بخت‌برگشته خواند و هم بدسرشت و بدذات. هرچند دو معنی بخت و سرشت برای جهش به یکدیگر نزدیک‌اند، در اینجا برخلاف بیت دیگر شاهنامه که در آن ترکیب نیکی جهش به کار رفته، معنای سرشت برای جهش مناسب‌تر از بخت است. در مورد بیت دوم، معنی بخت برای جهش بسیار مناسب‌تر است. چه، مضمون تقابلی نادان بخت‌یار با دانای بخت‌برگشته در متون پهلوی و شاهنامه باز هم آمده است. (← خطیبی ۱۳۸۷، ص ۲۹۰)

در بیت زراتشت‌نامه مانند بیت اولی معنی سرشت برای جهش مناسب‌تر است، ولی در اینجا هم معنی بخت می‌تواند درست باشد. بخت با دوراسرون یار نبود که بتواند پیامبر را از میان بردارد.

چنان‌که نوبرگ (Nyberg 1974) یادآور شده است، اشتقاق *jahišn* دانسته نیست. به گفته‌ی او واج *-j* در این واژه نشان می‌دهد که این کلمه از واژه‌های دخیل از زبان شمال غربی در پهلوی (زبان جنوب غربی) است. در پهلوی *-j* باستانی قاعداً باید به *-z* تبدیل شود (*jamān: zamān*). چنان‌که همین واژه در پازند به صورت *zahišn* آمده است. به گفته‌ی نوبرگ در دست‌نویس‌های پهلوی *dahišn* با *jahišn* (*jāyišn*) خلط شده است. او تحوّل این واژه را به این صورت نشان می‌دهد: *jahišn > *jāyišn*.

حاصل سخن آنکه واژه جهش به معنی بخت و ترکیبات آن چون نیکی جهش، به معنی نیک‌بخت، از طریق متن پهلوی خدای‌نامه به شاهنامه ابومنصوری (کتابی به نثر

فارسی که منبع شاهنامه بوده است) راه یافته و از آنجا به شاهنامه رسیده است، ولی بدان سبب که این واژه در زبان فارسی بسیار کم به کار رفته و ناشناخته بوده، در نسخه‌های شاهنامه و شاید متون حماسی دیگر به واژه‌هایی چون کنش و دهش تبدیل شده است. با این همه نشانه‌هایی از ضبط اصلی در برخی نسخه‌های شاهنامه و متون دیگر باقی مانده است. به گمان نگارنده کاربرد واژه جهش در شاهنامه بیش از دو مورد بالا بوده و شاید با جستجو در نسخه‌بدل‌های این کتاب بتوان به موارد دیگر نیز دست یافت. چند شاهد بازمانده از واژه جهش یا جهشن در متون فارسی نشان می‌دهند که این واژه شاید به معنای سرشت و ذات نیز به کار می‌رفته است.

در تاریخ دوره اسلامی، در قرن چهارم هجری، به شخصیت نامداری برمی‌خوریم به نام ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، دولتمرد و مورخ و کاتب دوره عباسیان و مشهورترین مورخ تاریخ وزرا (مؤلف کتاب الوزراء و الکتاب) که گفته‌اند کوفی بوده است. در مورد لقب جهشیاری گفته‌اند که چون پدرش عبدوس در خدمت ابوالحسن علی بن جهشیار، سردار و حاجب الموفق، خلیفه عباسی بوده، لقب مخدومش را بر خود نهاده است. این لقب در زبان عربی ناشناخته است و اصل عربی آن نامعلوم. نگارنده در تاریخ عرب و اسلام هیچ شخص دیگری جز این دو که لقب جهشیار یا جهشیاری داشته باشند، نیافته است. این لقب ایرانی است، مرکب از جهش به معنی بخت به علاوه یار و در مجموع یعنی کسی که بخت یار اوست، بختیار (برای ایرانیان دیگری که نام جهشیار داشته‌اند، ← Yustī 1963, 108). عین همین ترکیب یعنی jahišn-ayār به معنی بخت‌یار (نیکبخت) که نام شخص نیز هست، و jahišn-ayārīh به معنی بخت‌یاری و نیکبختی در متون پهلوی به کار رفته است (← به مینوی خرد، فصل ۱، بند ۶۶؛ نوبرگ این شواهد را ذیل واژه jāyišn گرد آورده). بر این اساس، می‌توان گفت که ابوالحسن علی بن جهشیار ایرانی بوده است.

تلفظ جهشیاری، صاحب الوزراء و الکتاب، بر روی جلد کتابش و نیز جاهای دیگر

(← Sourdel 1991؛ مدخلِ DJAHSHIYÁRI در دایرةالمعارف اسلامی به قلم سوردل؛ مقاله جهشیاری در دانشنامه جهان اسلام، به قلم محمدرضا ناجی ۱۳۸۶) به صورت جهشیاری (با سکون ه و کسرِ ش) آمده است. درست است که در دوره اسلامی نام این نویسنده به این صورت تلفّظ می‌شده، ولی تلفّظ اصلی این نام مطابق اصل پهلوی آن جهشیاری (با یای نسبت) بوده است.

منابع

- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب (۱۳۴۳)، سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیفی، مشهد.
- ایران‌شاه (ایران‌شان) بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، به کوشش رحیم عقیفی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ____ (۱۳۷۷)، کوش‌نامه، به کوشش جلال متینی، علمی، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۷)، یادداشت‌های شاهنامه، (ج ۳ و ۴)، بنیاد میراث ایران، نیویورک.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، «فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک: منشأ تقدیرباوری در شعر حافظ»، جشن‌نامه استاد اسماعیل سعادت، زیر نظر حسن حبیبی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، تهران.
- زراتشت‌نامه (۱۳۳۸)، منسوب به زرتشت بهرام پژدو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه، به کوشش ژول مول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- ____ (۲۰۰۷/۱۳۸۶)، شاهنامه، (ج ۸)، به کوشش جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، نیویورک، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- ____ (۱۳۷۷/۱۹۹۹)، شاهنامه، حاشیة ظفرنامه حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، وین.
- مینوی خرد (۱۳۶۴)، ترجمه احمد تفضلی، توس، تهران.

ناجی، محمدرضا (۱۳۸۶)، «جهشیاری»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، تهران.

یادگار زریران (۱۳۷۴)، ترجمه و آوانویسی از یحیی ماهیار نوابی، اساطیر، تهران.

MacKenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, Vol. I, Wiesbaden.

Sourdel (1991), D., "DJAHSHIYĀRI", *The Encyclopaedia of Islam (EI²)*, Leiden.

Wizārišn ī Čatrang ud Nihišn ī Nēw-Ardaxšīr, see: Daryaei, T., "Mind, Body, and the Cosmos: Chess and Backgammon in Ancient Persia", *Iranian studies*, V. 35, number 4, Fall 2002, pp. 281-312

Wolf, F. (1965), *Glossar zu Firdosis Schahname*, Hildesheim.

Yusti, J. (1963), *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim.

(تجدیدچاپ در تهران، اساطیر، ۱۳۷۷).

بعد از تحریر:

۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

۱) این جستار در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ نوشته و همان زمان در وبلاگ شخصی نگارنده (سخن) منتشر شد. اکنون (آبان ماه ۱۳۸۹) که آن را بازنگری و برای چاپ آماده کرده‌ام، برای ضبط «جهش» نگاهی افکندم به نسخه‌برگردان شاهنامه از روی نسخه سن ژوزف بیروت که به تازگی منتشر شده است. نکته جالب این است که این نسخه نیز در همان بیت از شاهنامه که در آغاز این جستار آمده است، ضبط «نیکی جهش» را دارد (ص ۴۸۱ا، س ۱) و از این رو تصحیح ما را نیک تأیید می‌کند. مشخصات این نسخه‌برگردان در زیر می‌آید:

فردوسی، شاهنامه، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به

کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، انتشارات طلایه، تهران، ۱۳۸۹.

(۲) پس از انتشار این نوشته در وبگاه اینجانب، دوست شاهنامه‌شناسم دکتر سجّاد آیدنلو بنده را آگاه کردند که زنده‌یاد دکتر یحیی ماهیار نوابی در مطاوی مقاله‌ای درباره این عبارت گلستان، «دولت نه به کوشیدن است، چاره کم جوشیدن است» (با همین عنوان، مجموعه مقالات ماهیار نوابی، به کوشش محمود طاووسی، انتشارات دانشگاه شیراز - نوید ۱۳۷۷، ص ۴۵۱-۴۶۰) درباره واژه جهش به بحث پرداخته است. در زیر نخست خلاصه‌ای از این نوشته را می‌آوریم و بعد نظر خود را مطرح می‌کنیم:

به گفته ایشان، بخش دوم عبارت گلستان با بخش اول سازگاری ندارد و از آنجا که سعدی در این حکایت سخن از تقابل کوشش و بخت می‌گوید، این عبارت باید چنین مضمونی داشته باشد: «دولت به کوشش نیست، بلکه به بخت است». دکتر نوابی سپس شواهدی از متون پهلوی برای واژه جهش به معنی بخت ارائه می‌کند و پس از آن دو بیت شاهنامه را که در آن واژه جهش به کار رفته است، از علّامه دهخدا نقل می‌کند و می‌نویسد که در هر دو بیت جهش به معنی بخت است و همین واژه در نام جهشیاری نیز دیده می‌شود. تا اینجا، آنچه زنده‌یاد دکتر نوابی درباره واژه جهش در متون پهلوی و شاهنامه نوشته و با نوشته بنده مشترک است، حق تقدّم با ایشان است. ایشان در پایان نوشته خود، می‌نویسد: شاید روزی عبارت گلستان چنین بوده است: «دولت نه به کوشش است، چه از ره جهش است». به نظر نگارنده این سطور، این حدس زنده‌یاد نوابی نمی‌تواند درست باشد، زیرا واژه جهش به جز دو بیت شاهنامه آن هم در یکی دو نسخه از آن و نیز در یک متن زردشتی (زراشت‌نامه) در فارسی در جای دیگری به کار نرفته و از این رو بعید است که سعدی با چنین واژه‌ای که در زبان فارسی متروک بوده، آشنا بوده باشد.

(۳) استاد گرامی ما دکتر علی‌اشرف صادقی پس از خواندن این نوشته و یادآوری

چند لغزش - که مانند همیشه ما را منت‌گذار خود ساختند - به یاد آوردند که زنده‌یاد منصور شکی نقد خوبی بر کتاب دستورنامه پهلوی نوبرگ نوشته و در آن نقد برای اشتقاق جهشن پیشنهاد تازه‌ای عرضه کرده است. استاد از سر لطف کپی این مقاله نقد را برای نگارنده آوردند و نگارنده به سبب اهمیت بحث‌های عالمانه زنده‌یاد شکی درباره ریشه جهشن، عین نوشته ایشان را به فارسی برگرداند که در زیر می‌خوانید:

Jāyišn و jahišn «بخت، اقبال»، (ص ۱۰۷). اشتقاق این واژه نامعلوم دانسته شده است. به نظر من این واژه با اصطلاح فلسفی gtšn یکی است. > jadišn > jahišn > gatišn، به معنی «عَرَض» [ضدّ gōhr، جوهر]، بنگرید به: دومناش، شکند گمانیگ و زار، ۲۰/۳ و یادداشت آن، از واژه اوستایی -gatay- (aiwi)، به معنی وقوع که در اصطلاح پهلوی abar-rasišnīh، به معنی عَرَض باقی مانده است؛ بسنجید با:

hambūdīg 2: yak čihrīg, yak abar-rasišnīg

«اصول متضاد همزیست دوتا است: یکی ذاتی و دیگری عَرَضی». دینکرد مدن، ۱۴۵.۹. بنابراین gtšn، jadišn، پازند: zahišn، jahišn، فارسی نو: جهش (با معانی به نحوی دگرگون‌یافته «سرشت، طبیعت، صورت ظاهر و شکل بیرونی»، فرهنگ نفیسی، ۱۱۴۶) بایستی با واژه اوستایی -gata، اسم مفعول gam، به معنی «آمدن» مربوط باشد. گسترش معنایی «عَرَض» به «اموری که برای شخصی حادث می‌شود» یعنی، «بخت، تقدیر، یمن» آشکار است. جهش در معنی اخیر (یمن)، در واژه فارسی جَش، مهره کبودی که اعتقاد بر این بود که برای دفع چشم زخم مفید است، باقی مانده است (برهان قاطع، ذیل «جش»). صورت مشابه دیگر، واژه فارسی میانه gatk، jdag، žadag و پارتی مانوی ytk به معنی «بخت» است، مستقیماً از اوستایی gata با -a پایانی که (-a)k فارسی میانه نشانه آن است و بر مفهوم عَرَض (بسنجید با: jadag-wihērīh به معنی دگرگونی عَرَض، یعنی تبدیل) و نیز بخت و یمن دلالت دارد (بسنجید با: ždg'y hwm'ywn، «بخت همایون» نه «شکل همایون» =)

شبيه هما)، آن‌گونه که هنینگ گمان کرده است: (*Mir. Man.* II, s. v.). نوبرگ yatak آورده است. بیلی آن را از اوستایی yam- به معنای «نگه داشتن، حفظ کردن» مشتق دانسته است. (ص ۲۲۵)^۲



2) Shaki, mansour, "An Appraisal of the Glossary of *A Manual of Pahlavi*", *Archiv orientální*, Vol. 43/1975, p. 258.